

## افشاگری عابد توانچه در مورد عباس فخرآور، اکبر و منوچهر محمدی

در هفته های اخیر تلویزیون های وابسته به سلطنت طلبان و نیز رادیوهای وابسته به دولت آمریکا اقدام به پخش ده ها مصاحبه از فردی به نام امیر عباس فخر آور کرده اند و در این مصاحبه ها برنامه های تلویزیونی از او به عنوان لیدر و فعال جنبش دانش آموزی و دانشجویی ایران نام برده شده است. این فرد در مصاحبه های خود به شدت علیه زندانیان سیاسی موضع گرفته و به تخریب چهره های آنان پرداخته است.

در ایران تحت سلطه ی استبداد و استعمار همیشه فعالان سیاسی منتقد سیاست های ضد مردمی حکومت ها و زندانیان سیاسی از ارزش و احترامی خاص در نزد مردم برخوردار بوده اند و گرچه کمتر کسانی در جمعها و یا ملاء عام جرات بروز احساسات خود را نسبت به به این قشر داشته اند ولی همواره در خفا احساسات درونی خود را نسبت به این قشر داشته اند ولی همواره در خفا احساسات درونی مردم و توده ها نسبت به فعالان و زندانیان سیاسی آشکار می شده است.

رژیم های مختلف حاکم بر ایران تلاش بسیاری کرده اند تا با اپوزسیون سازی و چهره سازی از نفوذ و تاثیر گذاری فعالان و زندانیان سیاسی در فضای سیاسی کشور و جامعه جلوگیری کنند و با ساختن متاعی در ظاهر مشابه اما تقلبی، حتی بر اپوزسیون خود نیز حکمرانی کنند. آنچه مسلم است این چهره ها و اپوزسیون ها به علت عدم برخورداری از بدنه و پشتوانه اجتماعی و عدم توانایی در برقراری ارتباط با توده های مردم دارای تاریخ مصرف کوتاهی هستند و پس از آنکه مدتی آب سیاست را گل آلود کردند، یا رسوا می شوند و یا به فراموشی سپرده می شوند.

واقعا نمی دانم که کار درستی انجام می دهد یا نه؟! بدبختانه باز کردن این مطلب چرخاندن چوب در گودال پر از لجنی است که فقط بوی تعفن را در فضا پخش می کند. اما بعد از گذشت دو هفته و اصرار و پافشاری امیر عباس فخر آور بر تخریب چهره زندانیان سیاسی ناچارم بر خلاف میل باطنی ام با بیان دو خاطره از زندانیان سیاسی که با تحقیق کامل حتی ذره ای در واقعیت آنها تردید ندارم و از منابع موثق، درستی کلمه به کلمه این دو ماجرا برایم مسلم شده است، حرفی که در دل دارم باز گو کنم.

امین اسرار زندانیان سیاسی، زندانیان سیاسی هستند و لحظه به لحظه اتفاقاتی که در زندانها اتفاق می افتد باید در موقع مناسب، توسط خود زندانیان سیاسی بازگو شود و من متاسفم از این که در حالیکه لیاقت بودن در جمع این عزیزان را نداشته ام حال مجبور به بازگو کردن گوشه ی کوچکی از خاطرات آنها هستم که قسمتی از عمر و زندگی آنها است.

:۱

سال ۷۹ جوانی به نام امیر عباس فخرآور وارد زندان اوین می شود و سه روز در زندان اوین می ماند. او به قید وثیقه آزاد میشود و ماجرا تمام می شود.

جریان از این قرار بوده است که فخرآور به همراه خواهر خود به دعوت رادیو صداک ایران برای شرکت در تجمع به مناسبت ۲۸ مرداد! در میدان بهارستان دستگیر شده و در بازجویی ها عنوان کرده بود که با خواهرش برای خرید کفش به خیابان رفته و دستگیر شده است.

سال ۸۱ امیر عباس فخرآور دوباره وارد زندان اوین میشود و خود را زندانی امنیتی معرفی می کند و بر عکس تمامی زندانیان امنیتی این فرد از گرفتن وکیل خودداری می کند و به شدت از فاش شدن محتوای پرونده اش واهمه داشته است. یکی از وکلای قدیمی، موفق به دیدن صفحاتی از پرونده ی امیر عباس فخرآور می شود. در پرونده ی وی ۵ نفر شاکی خصوصی وجود داشته است که همگی از دختران دانشجوی دانشگاه ارومیه بوده اند. دانشگاهی که فخرآور در حال تحصیل در دوره کاردانی آن بوده است.

خرداد ماه سال ۸۳ فخر آور متوجه می شود ایرج جمشیدی، روزنامه نگار سلطنت طلب وارد سلول ۱۰۴ سالن ۱ اندرزگاه هفت شده است. فخر آور که همه زندانیان سالن ۱ از عشق و علاقه وی به آمریکا با خبر بودند و بارها از آرزوی خود مبنی بر سفر به آمریکا و زندگی در آنجا سخن گفته بود و تلاش می کرد با ارتباط گیری، خود را به محمد رضا پهلوی پسر دیکتاتور سابق ایران نزدیک کند، به

ملاقات ایرج جمشیدی می رود تا وی واسطه آشنایی و معرفی فخر آور و محمد رضا پهلوی شود . فخر آور به عنوان تحفه از داخل شلواری خود موبایلی خارج می کند و به ایرج جمشیدی می گوید از این موبایل برای تماس با خانواده و خارج از کشور استفاده کند . ایرج جمشیدی می ترسد و قبول نمی کند و فخرآور از سلول خارج می شود . یکی از اعضای سازمان مجاهدین خلق که در آن اتاق ساکن بوده، سریعاً موضوع را به دکتر سعید ماسوری یکی از فرماندهان زندانی مجاهدین که زیر حکم اعدام است اطلاع می دهد . سعید ماسوری فخر آور را زیر نظر می گیرد و در یک موقعیت مناسب این خبر چین را در یک اتاق گیر می اندازد و موبایل را از زیر شلواری خارج می کند . بر روی حافظه موبایل شماره تلفن های بسیار جالبی پیدا می شود . فخر آور با التماس از ماسوری خواهش می کند موضوع را به اطلاع دیگر زندانیان نرساند . ماسوری موبایل را جلوی فخر آور پرتاب می کند و به او هشدار می دهد سریعاً از سالن یک خود را منتقل کند . فخر آور برای پیش دستی همه جا عنوان می کند که موبایل را با زرنگی از حفاظت زندان اوین گذرانده و وارد بند کرده تا بتواند مصاحبه کند ! فردای این ماجرا فخر آور توسط زندانیان بایکوت می شود و ماهیتش بر همگان آشکار می شود.

:۳

در روز ۱۴ تیر ماه ۱۳۸۳ ، جمعی از زندانیان سیاسی در زندان اوین دست به اعتصاب غذا می زنند دکتر ناصر زرافشان ، سعید شاه قلعه ، علیرضا شریعت پناه ، صادق سیستانی ، فرزاد حمیدی ، سعید کمالیها ، پیمان پیران ، رضا محمدی ، کمالی ، بهبودی از جمله کسانی بودند که وارد این اعتصاب غذا شدند . جو زندان متشنج می شود و هر روز تعدادی از نیروهای امنیتی بر خلاف آئین نامه های سازمان زندانها وارد بند امنیتی می شوند تا به قول خودشان دوربین های مدار بسته مدل پاناسونیک که در داخل سلول زندانیان ، حمام ها و دستشویی ها ، کار گذاشته شده بود را چک کنند و با این بهانه اوضاع را زیر نظر می گرفتند .

از روز سوم به بعد اعتصابیون را هر روز برای چک کردن وزن ، فشار خون و قند خون به بهداری می برند و بر می گردانند . اعتصاب وارد دهمین روز خود می شود ولی هیچ خبری در بیرون از زندان منتشر نمی شود . اکبر محمدی از داخل زندان به شبکه های سلطنت طلب زنگ می زند و اعلام می کند کسی اعتصاب غذا نکرده است و چنین چیزی واقعیت ندارد . عمادالدین باقی در مصاحبه با بی.بی.سی اعلام می کند اعتصاب غذای زندانیان سیاسی کاملاً غیر سیاسی بوده است ! و زندانیان برای مسائل صنفی اعتصاب کرده اند ! منوچهر محمدی در نامه ای ۱۵ صفحه ای همه اعتصابیون را خبر چین وزارت اطلاعات و عامل رژیم معرفی می کند .

اما ناگهان توسط گروههای حقوق بشر غیر ایرانی بایکوت خبری شکسته می شود و نسبت به اوضاع بحرانی زندانیان سیاسی هشدار داده می شود. اوضاع به حدی متشنج می شود که روزنامه های شرق ، همشهری و ایران ناچار میشوند خبر را به صورت ناقص و دست و پا شکسته انتشار دهند. به ناگاه در یک رقابت مفتضحانه همه ی گروه های سیاسی منفعل سعی می کنند اعتصابیون را به خود منتسب کنند و سیل بیانه ها و مصاحبه ها در خبرگزاری ها سرزیر می شود. سریعاً توسط سازمان زندان ها کلیه زندانیان سالن ۱ ممنوع الملاقات و ممنوع التلغن می شوند تا هیچ خبری به بیرون درز نکند اما امیر عباس فخرآور، منوچهر محمدی و اکبر محمدی از اتاق رییس آموزشگاه اندرزگاه ۷ مدام با خانواده های خود در تماس بوده اند. در همین گیر و دار خبر جلسه ی فخرآور و برادران محمدی و اسماعیل افتخاری با رییس زندان اوین در بند پخش می شود و چنان فضای زندان را دو قطبی می کند که در بیستمین روز اعتصاب غذا امیر عباس فخرآور به همراه ده نفر دیگر از زندانیان عادی نیروهای مسلح با چوب و آب جوش به اعتصابیون حمله کرده و از آن جایی که وضعیت جسمی اعتصابیون به شدت نابسامان بوده ، به راحتی آن ها را مضراب می کنند و با استفاده از فرصت پیش آمده با تیغ موکت بری به دکتر ناصر زرافشان حمله می کنند که صادق سیستانی ، پیمان پیران ، سعید شاه قلعه و سعید ماسوری خود را روی دکتر زرافشان می اندازند و مانع صدمه دیدن دکتر زرافشان می شوند . امیر عباس فخر آور فلاسک آب جوش را به طرف سر دکتر پرتاب می کند که در آن اوضاع و احوال به ناحیه گردن و کمر پیمان پیران اصابت می کند. اکبر محمدی از بیرون گود ، اعتصابیون را عامل اغتشاش در بند معرفی می کند و با فریاد های مکرر خواهان اخراج اعتصابیون از بند یک می شود . حدود بیست نفر از زندانیان سیاسی تا صبح برای حفاظت از جان دکتر زرافشان نگهبانی می دهند . ماجرا به همین جا ختم نمی شود و منوچهر محمدی در اتاق قاضی مرتضوی با ارگان سازمان زندانها ( نشریه ی حمایت ) مصاحبه می کند و می گوید قوه قضائیه ج.ا.ا اصلاح طلب است و وضع زندانیان سیاسی بسیار عالی است و اگر بخشنامه قوه قضائیه اجرا شود ، زندانیان سیاسی دیگر مشکلی

نخواهند داشت و عملکرد قضات جدید ناظر بر زندان همه زندانیان سیاسی را تحت تاثیر قرار داده که اگر این روند ادامه پیدا کند ، نظام مشکلی نخواهد داشت؟؟؟ به عنوان جایزه منوچهر محمدی ۲۰ روز مرخصی می گیرد و از زندان خارج می شود . به محض برگشتن منوچهر محمدی به زندان، کل بند یک اندرگاه هفت برایش به نشانه ی تمسخر و اعتراض سوت می زنند و به شدت او را تحقیر می کنند . منوچهر محمدی سریع وسایلش را جمع می کند و با هماهنگی مسئولان زندان از بند یک فرار می کنند و پشت سر او بقیه ی دار و دسته هم انتقالی می گیرند و از جمع زندانیان سیاسی خارج می شوند .

این اتفاقات تنها گوشه ای کوچک از ماجراهایی است که هر روز با هنر نمایی طننازان فعلی VOA در بند سیاسی تکرار می شود . طننازانی که به محض خروج قانونی از کشور دررادیو تلویزیون های وابسته به دولت آمریکا و سلطنت طلبان ، رهبران جنبش دانش آموزی و دانشجویی معرفی می شوند . کدام یک از زندانیان بند یک تصور می کرد آن جوانک متوهم که ادعاهای رنگارنگش مبنی بر ازدواج با دختر دیک چنی و یا جایزه صد هزار دلاری طالبان برای سریش و یا عضویت در پن جهانی دستمایه ی خنده و تفریح زندانیان سیاسی بود ، روزی ما بین محکومیتش بطور قانونی در فرودگاه شیراز سوار هواپیما شود و از طریق دبی به سرزمین آرزوهای خود یعنی آمریکا پرواز کند . امیر عباس فخر آور خبرچین معروف زندان اوین اکنون در رادیو صدای آمریکا ، کانون خیمه شب بازی و بنگاه اپوزسیون ساز دولت آمریکا نشسته است و به تخریب زندانیان سیاسی ای مشغول است که هنوز جای گلوله بر بدن دارند و با ابهتشان ، ابهت زندان اوین را درهم شکسته اند . امیر عباس فخر آور تنها یکی از چوب خشک هایی است که به عنوان هیزم زیر دیگ دولت آمریکا برای پختن یک کرزای دیگر می سوزد چوب خشکی که به زودی تبدیل به خاکستری از جنس فراموشی خواهد شد.

به نقل از وبلاگ ندای سرخ